

دکتر نقیب نقوی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

از تبار آب یا از دودمان آفتاب؟

«نگاهی به بازتاب اسطوره‌ها در شعر نیمایی»

نبینی که از هول شب، اشک آب
بتوفد چنان کوره آفتاب
«شاملو»

چکیده

کیهان شگرف اسطوره‌ها چنان بشکوه، سترگ، پیچیده، رمزواره و رازآموز است که آدمی را نه تنها به همراه خویش به ژرفای تاریخ و یادمان‌های قومی می‌برد، بلکه او را چنان شگفت زده می‌سازد که گویی در پهنه پندارهای زرین خویشتن با خود واگویی می‌کند که آیا به راستی من که هستم، از تبار آبم، یا از دودمان آفتاب؟ آدمی که گفته می‌شود نیمی اهورایی و نیمی اهریمنی است، شگفتی‌اش آن گاه فزونی می‌یابد که در می‌یابد یادمان‌های دودمان‌اش، آفتاب را پسر اهورا و آب را دختر اهورا انگاشته‌اند، و از آن شگرف‌تر آن که گاه گفته شده است از پیوند آب و آفتاب، اورمزد پدید آمده است. پس در این میان اهریمن در کجا خواهد ایستاد. بر رواق این ایوان نه تو کلک جادوی زمان چه نقشی برآورده است،

آیا با در نگریستن به سروده‌های تنی چند از شاعران این روزگار برای این پرسش پاسخی درخور خواهیم یافت؟

واژه‌های کلیدی:

اسطوره، نماد، سمبل، اهورا، اهریمن، زروان، آب، آتش، شعر نیمایی، شاعران نیمایی، اسطوره‌ها در شعر نیمایی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

من این ایوان نه تو را نمی‌دانم نمی‌دانم
 من این نقاش جادو را نمی‌دانم نمی‌دانم
 زمین چون زن، فلک چون شو، خورد فرزند خود گوید:
 من این زن را و این شو را نمی‌دانم! نمی‌دانم
 «کلیات شمس تبریزی»

شگفتا، آب و آفتاب - که همان خورشید یا «مهر» است و «آتش» ویژگی‌های آن را در خود دارد - و امروزه پیکره‌هایی بس آشنا، همراه و همراز و در کنار ما به گونه‌ی دوستانی دیرینه سال می‌نمایند، در گذشته‌های دور نه تنها بدان‌ها به چشم پدیده‌هایی بس شگرف و اساطیری نگریسته می‌شده، بلکه هر یک دارای قَرَوَهَر (= روان هوشمند)ی انگاشته شده‌اند، که در برگردان اوستا و در میان ترجمه‌های کتاب‌های مقدس و نوشته‌های سپند سر زمین‌های خاوری و ایران زمین از آن به گونه‌ی - soul, perception sprit- conscience یاد شده، و هر یک از این پدیده‌های اسطوره‌ای، ایزدانی توانمند و شایسته‌ی پرستش به شمار می‌آمده‌اند.

در نوشته‌های پهلوی از کیهان با نام آفریده یاد می‌شود، و پیداست که جز از «زمان» یا زمانه، دیگر پدیده‌های هستی همه آفریده هستند:

زمان را کناره پدید نیست، بالا پدید نیست و بن پدید نیست، همیشه بوده است و همیشه باشد. هر که خردی دارد نگوید که زمانه از کجا آمد ... پس آتش و آب را بیافرید، چون به هم رسانید اورمزد موجود آمد. زمان هم آفریدگار بود هم خداوند، به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد پاک و روشن و خوشبوی و نیکو کردار بود، و بر همه نیکویی‌ها توانا بود. پس چون فرو شیب تر نگرید، نه سد و شست هزار فرسنگ اهریمن را دید، سیاه و گنده و پلید و بد کردار. اورمزد را شگفت آمد که خصمی سهمگین بود. اورمزد چون آن خصم را دید، اندیشه کرد که مرا این خصم از میان بر باید گرفت. (روایات داراب هرمزدیار، ۶۲/۲ از روایت دستور برزو)

آتش این شگرف جادویی که در میان تمامی پدیده‌های هستی از جایگاه ایده یعنی (سیمای بدون تنواری) یا (چهره بدون پیکره) بر خوردار است، از روزگاران دیرین نزد

ایرانیان از پایگاهی ویژه برخوردار بوده، زیرا برتر از هر آن چه چگالی دارد، می‌ایستد و در نرمینگی هیچ چیز به پای آن نمی‌رسد، میانگین تنواری و بی‌پیکرگی است، هیچ چیز را به خود نمی‌گیرد و در همه چیز راه می‌یابد، همه چیز را گرم می‌کند و هرگز سردی نمی‌پذیرد، رنگش از آن خودش بوده و به دیگر پدیده‌ها رنگ می‌دهد، همیشه می‌درخشد و روشنایی می‌بخشد. این است که گویی ایده است، اما آتشی که بر چگالی چیره نمی‌شود و آن را فرو نمی‌خورد و از میان بر نمی‌گیرد روشنایی چندانی ندارد و دیگر زیبا نیست، زیرا از ایده تمامی بهره بر نمی‌گیرد.

آتش در اوستا دارای ارزشی والا بوده، و از این روی با نام پسر اهورا از آن یاد شده است، همچنان که آناهیتا (ایزد آب) را دختر اهورا خوانده‌اند. (یسنا-های ۶۲) از این نگاه است که آریاییان بر آن بودند که آتش از جایگاهی بس ارجمند برخوردار است. سوکمندانه «آذر یشت» که ویژه آتش بوده از میان رفته، اما در یسنا آن جا که از آتش نیایش سخن می‌رود، آمده است که در برابر آن همواره در آتشگاه‌ها، آتشکده‌ها و آتشدان‌های خانوادگی، چوب‌های خوشبو و عود می‌سوزانیده‌اند، تا بوی خوش آن‌ها ایزد را خوش آید. گروه ستایشگران در سروده‌های خود که به این ایزد بزرگ پیشکش می‌کردند، خواست‌های خود را بر زبان می‌آوردند:

... ای آذر عزیز اهورا مزدا - افروخته باش
 در این خانه، پیوسته افروخته باش در این خانه،
 روشن باش در این خانه، فروزان باش
 در این خانه، تا دیر زمان، تا رستاخیز بزرگ ...

خرده اوستا، ۱۳۴۳/۱۰۲»

همین بزرگ پنداشتن‌ها و بزرگ داشتن‌ها بود که آذر را از روزگاران هرودت در شمار ایزدان انگاشته، و نماد آیین ایرانیان دانسته‌اند. اما ستایش و بزرگداشت آتش ویژه ایرانیان نبوده است؛ از روزگاران کهن تا به امروز، در همه سرزمین‌های بزرگ که دارای پیشینه‌های فرهنگی درخشانی بوده، هم چنین نزد انسان‌های نخستین و آغازین این پدیده سودمند ستایش می‌شده و آن را بزرگ داشته‌اند. آن گونه که در کیش‌های بزرگ

جهان همچون آیین‌های کهن چین و ژاپن، آیین بودا، یهود، عیسا و اسلام، ستایش و بزرگداشت آتش دیده می‌شود. (۱)

خورشید را نیز آریائیان از دیرگاه ستوده‌اند. پیش از آمدن زرتشت، در نزد هند و ایرانیان دارای جایگاهی ارزشمند، بلند و بشکوه بود، و در سر تا سر اوستا و وداها نیز در اوج زیبایی‌های شاعرانه با آن رو به رو هستیم. بهترین و پرآوازه‌ترین برنامه و صفت آن **آپورونت اُسپَ** (اسب تیز تک) است، که بی گمان این برساخته شاعرانه سخن از تیز پایی پرتو زرین خورشید می‌گوید که در کمترین زمانی زمین را در می‌نوردد. ایزد آب؛ اپم نپات Apam napat (= پسر آب یا زاده آب) نیز در پیکره آذرخش خود نمایی می‌کند و از ایزدان آریایی است و در سرودهای ودایی از افسانه دلکش وی این گونه گفت و گو شده است که: اپم نپات در دل آسمان‌ها از ابرها زاده شده و همان جا پرورش می‌یابد. ابرهای پاکیزه و آن ابرهای نیالوده چونان مادری به او خوراک می‌دهند و چون بالیده شد، با غریب ابرها چونان رگه و تیغه‌ای از آتش و نور از آسمان بیرون می‌جهد. (ریگ ودا، ۲/ ۳۵-۳۰)

آب، نیز نه تنها در ایران باستان، سیمای اسطوره‌ای داشته، بلکه در تمامی فرهنگ‌های کهن بشری دارای اهمیت و اعتبار بوده و از میان تمامی پدیده‌ها از ارزش والاتری برخوردار بوده است. جویباران و چشمه ساران، سپند و مقدس بودند و مردمان هر زاد و بوم رودی را که از سرزمینشان می‌گذشت به خدایی برداشته بودند، چشمه‌ها را چونان ایزدی می‌پرستیدند و آن‌ها را دختران جوان خوش اندامی می‌پنداشتند.

در اسطوره‌های یونان، چشمه ساران دختران زئوس یا به زبانی دیگر دختران آسمان و زمین به شمار می‌رفتند. Nymph «نمف»ها دوشیزگان جوانی پنداشته می‌شدند که در جنگل‌ها و آب‌ها و غارها به سر می‌برند. آنان روح کشتزاران و گیتی و نماد رستنی‌های بارآور و لطف و زیبایی‌اند، هم چنان که Muse «موز»ها دختران زئوس، آسمان و زمین، سرود خوانان و نغمه پردازان خدایی و همسر ایزدان گماشته شده بر تمامی گستره‌های اندیشه‌وری بشر بودند، همچون موسیقی، شعر و ... (فرهنگ اساطیر یونان).

در اسطوره‌های ایران، ناهید یا آناهیتا که پاک و نیرومند است، «ایزد آب» دانسته می‌شود، و در اوستا به عنوان فرشته نگهبان آب و ایزد بانوی بزرگ آب و باروری ستایش می‌شده است.

اگر چه تاریخ نویسان یونانی ستایش آب را به ایرانیان نسبت داده‌اند، (پوردوود، ۱۳۵۶، ۶۶/۱) اما از کهن ترین روزگار باستان، هر جا که مردمان کشاورز می‌زیستند، نه تنها آب را ستایش می‌کرده، بلکه به پرستش آن نیز می‌پرداخته‌اند.

ایزدبانوی مادر - که کلیسای مسیحی بعدها این اندیشه را گرفت و به گونه نوبنی در آورد - نماد گیهان و فرزندش میوه این گیهان بارگرفته از این پدیده آسمانی، یعنی باران یا آب آسمانی بود، که پشتوانه بی مرگی و جاودانگی است.

با بررسی اسطوره‌ها، این نکته روشن می‌شود که نشانه آب هنگامی که هنوز بشر به نبشتار دست نیافته بود، ارزشی جادویی داشته و این نکته را از پدیده‌های سپیدی که از مردمان سرزمین‌های گوناگون به دست آمده، می‌توان دریافت که نشانه‌هایی مانند موج روی آن نقش می‌کرده‌اند.^۱ در باور مردمان نخستین، شمار زیادی ایزدان مرد، ایزد بانوان و فرشتگان و روان‌های گماشته بر آب دیده می‌شوند که بهره‌ای از شادی و نیکبختی را به همراه داشتند. در آن روزگار، آیین فرو بردن نوزادان در آب روان، چند روز پس از زاده شدن را بر پا می‌داشتند و آن روش بهداشتی پسندیده بسیار کهنی بود که هدفش

^۱ بدین گونه M یا M^{^^} که پس از آن به هنگام بیدایش خط از این نشانه واژه مقدس الفبای کهن که همان M باشد، به دست آمد و واژه‌های w و v گونه باژگونه آن است که نخستین واژه کلمه‌های Water «آب» و Wave «موج» در زبان انگلیسی می‌باشد. واژه M نزد سامیان و آریاییان در پیوند با آب و زایش نزد مردمان گیتی بوده است. در زبان سانسکریت Mantras (= درمان با دعا) واژه ای است که توان آفرینش جادویی دارد. (همان که طاهره صفار زاده در سروده خودش به کار گرفته و می‌گوید: «برهمنان چرا منتر «جادو» را برای وفور غلّه نمی‌کارند - طنین در دلتا، ۸». Manou به معنای «آفرینش» و Maya «پندار برخاسته از آفرینش» است. در اسطوره‌های آشوری - بابلی، ایزد بانوی Mami نامش را به قومی در جهان داده است. در اسطوره‌ها، Marica «گیتی جاودانه و دست نخورده و بارور» است. در زبان فرانسه M در واژه‌های Mer «دریا» Materin «دریا نورد، Mare «گنداب، جذر و مد» Marecagl «مرداب» Mare «مادر» Materinte «آبستنی» Marie «مریم» Moise «موسا» از آب گرفته» دیده می‌شود.

ده سده پیش از زاده شده مسیح در خط فنیقی‌ها واژه‌ای که بعدها «S» لاتینی شد، گونه کنونی «W» را داشته است، و این واژه که در آغاز برای نشانه آب به کار می‌رفت، در واژه‌هایی که به گونه‌ای با آب در پیوند بود به چشم می‌خورد. مانند: Source «چشمه» Ruisseau «جویبار» Ruisseler «ریزان» Sourdier «مدعی کشف چشمه‌های زیر زمینی». (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: لوفلر دلاشو، ۱۳۶۶، ۱۴۱-۱۳۸)

افزودن نیروی جسمانی نوزادان بود. نوزادی که از این آزمایش تندرست بیرون می‌آمد، «نجات یافته از آب» یا «از آب گذشته» نامیده می‌شد. در اسطوره‌های یونان «تتیس» Thetis «آشیل» را در آب‌های Styx فرو برد تا روئینه شد. آیین تعمید مسیحیان را می‌توان باز مانده این یادمان‌های اسطوره ای دانست.

در اسطوره‌های ایران، پدیده آب دو فرشته نگهبان دارد: «پم نپات» و «آناهیتا». آناهیتا یا ناهید در اوستا به گونه دوشیزه‌ای بلند بالا، زیبا، خوش چهره و باندام گزارش شده است، با بازوانی سپید که به ستبری شانه اسبی است با سینه‌های برآمده و با کمر بندی تنگ که بر میان بسته، بر گردونه خویش لگام چهار اسب هم رنگ و به یک اندازه را در دست گرفته، می‌راند. اسب‌های گردونه او باد، ابر، باران و ژاله است. پای افزاری درخشان بر پای دارد و پوستی را که می‌درخشد در بر کرده است. ناهید دارنده هزار خلیج است که به دریای فراخکرت (فراخ کرانه) می‌ریزد و تمامی کرانه‌های دریا هنگامی که این چشمه، غرش کنان به آن می‌رسد به جوش می‌آید. ناهید نه تنها با آب‌های خود دشت‌ها را بارور می‌سازد، بلکه تخمه مردان و زهدان جملگی زنان را پاک و پالوده می‌سازد. زن‌ها را به هنگام زادن یاری می‌رساند و شیر در پستان آن‌ها می‌گذارد.

بررسی پدیده آب، ریشه و خاستگاه کنش‌های آیینی تمام دین‌ها را تا اندازه‌ای روشن می‌سازد. ویژگی‌های اساسی داستان‌های ایزدان اسطوره‌ای (ارباب انواع) و پهلوانان همیشه و امدار اسطوره برزگری و کشاورزی است که نخستین و بزرگترین اسطوره به شمار می‌آید و گیتی را در سیمای دوشیزه ای نشان می‌دهد که با همان دوشیزگی باردار است.

آب و آتش: دیدیم که در گزارش‌های پهلوی جهان، آفریده زمان باز شناسانده می‌شود، و نخست پدیده زمان آفریده «آتش و آب» است، که چون به هم رسانید، اورمزد گام به هستی در نهاد.

در روزگاران نخستین انسان‌ها «خورشید»؛ بخشنده روشنایی و گرمی، و «رعد» پیام آور باران بارور و پاک کننده را از آن روی که برای زندگی جانوران و گیاهان، یعنی خوراک انسان کارآیی بسزایی داشتند، ستایش می‌کردند. بدین سان که از میان تمامی پدیده‌های گیتی، دو پدیده آب و آتش یعنی (خورشید) از جایگاه ویژه ای نزد آنان برخوردار بود.

در اسطوره‌های ایرانی، آفرینش آتش با آفرینش رویدنی‌ها وابستگی دارد و پیوند نزدیک بین آتش و رویدنی‌ها در پنداشته‌های قوم هند و ایرانی برخاست از آن است که این قوم از ساییدن دو پاره چوب به یکدیگر آتش را فرا چنگ آورد.^۱ از این روی در کتاب مقدس ودا گفته شده که آتش در چوب پدید می‌آید و تخمه رویدنی‌ها را در بر دارد و در آن پراکنده است. اما با این همه آتش، ریشه و خاستگاه خدایی دارد و چون قوم هند آتش را پسر ایزد بانوی آسمان؛ «دیوس» Dyaus می‌دانند و چنین می‌پندارند که آتش در آغاز در آسمان پدید آمد و سپس به زمین آورده شد. گمان دیگر آن است که ریشه آذر را باید در آب‌های آسمانی جستجو کرد.

از آنجا که در هند برای آتش چهری خدایی انگاشته می‌شود، «آگنی» (= آتش) را دارای ویژگی‌های سه گانه می‌دانند، و آن را «تربشذشته» Trisadhashtha (دارای سه جایگاه) می‌خوانند. زیرا این پدیده روان بخش، جایگاهی در آسمان، جایگاهی در زمین و جایگاهی در دل آب‌ها دارد.

آتش زمینی را مردمان هند و اروپایی بسیار گرمی می‌داشتند. در باور ایرانیان نیز آتش پنج گونه بود:

نخست «آتش بهرام» که آتش بزرگ است و در آتشکده‌هاست. دو دیگر آتشی که نوشا و خوراست و در تن مردمان است. سدیگر آتشی که نوشا و خورا نیست، و در گیاهان است و از پرتو آب می‌بالد. (پیوند آب و آتش که جانمایه زندگی انسان است) چهارمین آتش در ابرهاست که همان آذرخش است، یا آتشی که از گرز تشر (ایزد باران) زبانه می‌کشد، و پنجمین آتش که برتر از همه است، آتشی است که همسنگ و برابر اهورامزداست (معین، ۱۳۵۵، ۱/ ۲۷۳؛ بهار، مهرداد، ۱۳۵۲، ۴۰؛ کزازی، ۱۳۶۸/ ۹۶-۹۵؛ کارنوی، ۱۳۴۱/ ۳۹-۴۱)

^۱ آن دو پاره چوب مرخ و عفار نامیده می‌شد، و آن، از چوب درختی بود که به زودی آتش می‌گرفت. در گذشته از مرخ، زند زیرین می‌ساختند و از عفار زند زیرین را که ابزار مالش بود، و از آن آتش پدید می‌آمد. (فرهنگ دزی: ۵۷۹/ ۲) مولوی می‌فرماید:

تا نمائی صفر و سرگردان چو چرخ تا نسوزی تو ز بی بهری چو مرخ

«امید» شاعر سروده‌های نغزی که بوی خوش اسطوره‌های جاودانه از آن برمی‌تراود به زیباترین گونه‌ای این یادمان‌های کهنسال و ژرف و دل‌انگیز را به شعر خویش فرا می‌خواند. شعری که از سال ۱۳۳۵ اندک اندک گام به سرزمین اسطوره‌های اهورایی در می‌نهد، و نیک می‌داند که:

آب و آتش

نسبتی دارند جاویدان

مثل شب با روز،

اما از شگفتی‌ها،

ما مقلّس آتشی بودیم و

آب زندگی در ما.

آتشی با شعله‌های آبی زیبا

آه

سوزدم تا زنده ام یادش،

که ما بودیم:

آتشی سوزان و سوزنده و زنده.

چشمه بس پاکی و روشن

هم فروغ و فردین را فروزنده،

هم چراغ شب زدای معبر فردا.

آب و آتش نسبتی دارند دیرینه

آتشی که آب می‌پاشند بران،

می‌کند فریاد:

ما مقلّس آتشی بودیم،

بر ما آب پاشیدند

آب‌های شومی و تاریکی و بیداد.

خاست فریادی

و درد آلود فریادی

من همان فریادم،

آن فریاد غم بنیاد

هر چه بود و هر چه هست و هر چه خواهد بود

من نخواهم برد این از یاد:

- کاتشی بودیم بر ما آب پاشیدند -

گفتم و

می گویم و پیوسته

خواهم گفتم،

ور رود بود و نبودم

(هم چنان که رفته است و می رود)

بر باد

امید، زمستان / ۱۲۰

آن آتش سپندی که پسر اهورا انگاشته می شد، در جامه خورشید رخشان و بخشاینده، و آناهیتا؛ ایزد بانوی آبها که دختر اورمزدش نیز می خواندند با تن پوشی از باران بارور، رویش و بالندگی درختان بشکوه و بارآوری را به امشاسپند برگمارده بر باغها و بیشهها و بوستانها پیشکش می کند که صدای گام نرم او بر خاک، سپیداران عریان را به اسفندارمذ (ایزد نگاهبان زمین) شادباش خواهد گفت:

تو می آیی و در باران رگباران

صدای گام نرمانم تو بر خاک

سپیداران عریان را

به اسفندارمذ تبریک خواهد گفت.

سرشک، آینه ای برای صداها / ۴۱۴

در میان امشاسپندان، سپندارمذ؛ آن (سپند فروتن و بردبار، که خرد ناب) اش، به گونه سِپنت آرْمئیتی Spenta armaiti نیز خوانده اند، یگانه ایزدی است که رد پای او از وی به سان ایزدان در میان آریاییان نخستین (هند و ایرانی) می توان یافت.

در ریگ ودا، کتاب مقدس هندوان از آرمئیتی همچون خدایی ویژه یاد شده است و به اندازه‌ای ویژگی‌های وی با آن چه در اوستا آمده، همانندی دارد که نمی‌توان دوگانگی میان آن دو دید. با آن که آرمئیتی به معنای خرد است، اما این که از وی به معنای زمین یاد شده، بسی شگفت است. (سن جانا، ۱۳۴۳ / ۱۸۷-۱۸۶)

اما شگفت‌تر آن که از دامان پاک و پالوده آتش و آب این اسطوره‌های سپند آغازین بشری، نخستین اسطوره ناپاکی و نابسامانی نیز گام به هستی انسان می‌گذارد، و نخست برادر کشی تاریخ که به گونه‌ای نمادین ریشه در خاک دارد، انجام می‌پذیرد. آن خاکی که اهریمن بد کنش نادان یک زمان از ژرفای تاریکی بیرون آمد و چشمش از دیدن روشنایی و زیبایی گیهان هرمزد خیره شد. چون بد نهاد و دشمن خوی بود به تباهی گیهان هرمزد کمر بست. اما به زودی از چیرگی و پیروزی هرمزد در فرجام کار آگاه شد. هراسان و پریشان باز پس دوید و در تیرگی جهان خود فرو رفت.

اما هرمزد دانست که باید زمانی اندک برای پیکار با اهریمن برگمارد تا در آن زمان کار او و دیوان را بسازد. پس با اهریمن چنین گفت: «ای اهریمن، بیا تا زمانی برای کارزار مقرر کنیم. بپذیر که نه هزار سال دوران کارزار باشد». اهریمن از نادانی پذیرفت. آن گاه هرمزد پیروزی خویش را در فرجام کار بر اهریمن آشکار کرد، چه هرمزد می‌دانست که اهریمن سه هزار سال در مانده و هوش از کف داده در ژرفای تاریکی خواهد افتاد... پس از آن اهریمن با دیوان و پریان خود روی به گیهان هرمزد نهاد. میان زمین را سوراخ کرد و بیرون جست و به آسمان یورش برد و آن را تیره و تار نمود، سپس چون ماری به درون زمین خزید و رو به دیگر آفریدگان هرمزد نهاد... آب و آتش و گیاهان و زمین و آسمان را آلوده و تباه ساخت. کیومرث انسان نخستین را به جان تباه کرد و نبرد در آسمان به نهایت درجت رسید. (بارشاطر، ۱۳۳۵ / ۱۳ به بعد)

آن گاه، خاکی که گله‌های فربه و گندمزارهای زیبا به بار می‌آورد، بدین سان با نخستین خونی که به دست قابیل ریخته شد، آلوده ساخت، و گیتی جای باش کلاغان سیاه مردار خوار گشت:

کلاغ، قبر کن اول بود
و قبر اول، قبرهاییل است
کلاغ‌های سیاه

کلاغ‌های قبرکن زشت

سپاه قابیل‌اند.

صفار زاده، بیعت با بیداری / ۳۸

کلاغ، در نماد شناسی اسطوره، نمود تاریکی است. دور نیست که واژه کلاغ در پارسی با نام این پرنده در لاتین Corax هم‌ریشه باشد. این نام در یونانی به معنی «تاریکی» است و تاریکی نماد جهان‌های تاریک و زیر زمینی که «دوزخ» است. و دوزخ در ژرف‌ترین مغاک خاک جای دارد. نیز کلاغ نشانه شب است، در برابر کبوتر که نشان روشنایی و روز است. بی سببی نیست که نوح از کشتی خود کلاغ و کبوتری را می‌فرستد تا مژده پایان گرفتن توفان را به او بیاورند. از آن دو تنها کبوتر با شاخه ای زیتون که بر دهان گرفته به نشانه آرامش و آشتی باز می‌گردد.

در داستان‌های هابیل و قابیل، اهریمن چهره دیگر این اسطوره است که دو بار با او رو به رو می‌شویم. نخست در پیکره اهریمن و بار دیگر به گونه کلاغ که برجسته‌ترین سیما و چهره این اسطوره است. کلاغ‌ها نماد شب و تاریکی و پیک سرما و مرگ و دستیاران اهریمن در کشتن و پنهان ساختن‌اند. اگرچه کلاغان پر رنگ که خون‌هاییل‌اند و در کار کشتن‌هاییل، دستیار و سپاه قابیل شده است و با رنگ برتر رنگ ناپذیرشان خون‌هاییل را شسته‌اند و کالبد شورش برانگیزش را پوشانده‌اند، تا نشان بزه کاری خشم و خون را فرو پوشانند، اما:

پس چون‌هاییل به قفای خویش نظر کرد

قابیل را بدید

و او را چون رعد آسمان‌ها خروشان یافت

و او را چون آب رودخانه پیچان یافت

و برادر خویش را بسان سنگ کوه، سرد و سخت یافت

چون ماده میشی که نوزادش در قفای اوست

و او را چون مرغان نخجیر با چنگال گشوده دید

و برادر خویش را به خون خویش آزمند یافت

و قابیل در خون برادر خویش نظر کرد

و در چشم او شگفتی و نا باوری بود

و در خاموشی به جانب هاییل نظر کرد

و آیینۀ مهتاب‌ها در جانش با شاخه نازک برگ‌هایش شکست

و این خود بار نخستین نبود بر زمین و در همه زمین که گفتی

سخنی

بر لبی ناشکفته می ماند.

از آن پس بسیارها گفتنی است که نا گفته می ماند

- چون ما - تو - و من -

به هنگام دیدار نخستین

که نگاه ما به هم در ایستاد

و گفتنی‌ها در خاموشی در نشست

و از آن پس چه بسیار ناگفتنی‌ها که نگفته می ماند بر لب

آدمیان

بدان هنگام که کبوتر آشتی بر بام ایشان می نشیند،

به هنگام اعتراف، و به گاه وصل

به هنگام وداع.

و از آن بیش - بدان هنگام که باز می گردند

تا به قفای خویش درنگرند

شاملو، مرثیة خاک / ۵۹

آن گاه که پهنه افق تباهی و سیاهی از دامنه زندگی انسان سر بر می‌دارد و اندک اندک بالا می‌کشد، تاریکی بر همه جا دامن می‌گستراند و چنان هستی انسان را در چنبره خویش می‌گیرد که انسان را به تکاپو می‌اندازد، باشد تا دیگر باره به روزگاران خوش نخستین باز گردد و گام در آن سرزمین اهورایی بگذارد. چنان که گویی امروز، فروغ زبان مردم روزگار خود می‌شود، اسطوره‌ای دیگر می‌آفریند و تولدی دیگر و زایشی نوین را برای انسان این قرن آلوده آرزو می‌کند، و فریاد بر می‌آورد:

همه هستی من

آیه تاریکی است

که تو را در خود تکرار کنان

به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی

خواهد برد.

من تو را در این آیه آه کشیدم، آه

من در این آیه تو را

به درخت و آب و آتش پیوند زدم.

فرخ زاد، تولدی دیگر / ۱۶۴

درخت، این برآمده از خاک که تن به تابش آتش مهر واسپرده و از آب نیرو برگرفته تا بالای بلند آرمان‌های خویش را در آینه سبز فام او به تماشا درایستی، آیه ای است که تو را به خواندن نبی زرتشت و خورشور فرا می‌خواند. چرا که در آیین ایرانیان اهورایی آن گاه که اهریمن نود شباروز با اهورا در کار زار بود، در پایان هرمزد و یارانش پیروز شدند... آن گاه هرمزد فرَوَهَر زرتشت را به وی نمود و گفت: این است مردی که به پاسداری جهان خواهد رفت و نگاهبان نیکی و راستی و آیین هرمزد خواهد بود. (بارشاطر: همان).

زرتشت که خود را در گائدها Zotar می‌خواند (یسنا ۳۳/۱۶) از وی با برنامه یا لقب آثروان (Aharvan = آذربان) نیز یاد می‌شده است (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۵۱/۱) از این روی می‌تواند نمادی از درخت نیز باشد. شاید با این نگاه است که دقیقی توسی از وی چنین یاد می‌کند:

چو یک چند سالان بر آمد برین درختی پدید آمد اندر زمین
در ایوان گشتاسب برسوی کاخ درختی گشن بود، بسیار شاخ
همه برگ وی بار و پندش خرد کسی کنز خرد پرورد کی مُرد
خجسته پی و نام او زردهشت که آهرمن بد کنش را بکشت

دوستی درخت و آتش از آموزه‌های کهن هند و ایرانی است. آتش انسان‌هایی را که نماد درخت هستند در آغوش خویش می‌پروراند و از آن‌ها پرستاری می‌کند. درخت زرتشت دو بار از آتش می‌گذرد و اهورا به یاری فرزندش؛ فرشته آتش در میان آتش از زرتشت نگهبانی می‌کند: (زاد اسپرم، ۲۲ / ۱۰-۹)

چنین بود فرمان آن پر خرد بر آن آتش تیزهم بگذرد
بر آن تفته آتش چو کوهی بلند گذر کرد نامد تنش را گزند

زراتشت نامه / ۵۶۸

در اسطوره‌های هندی «سیتا» نماد ویژه درخت است. او که از زمین روئیده با برنامه «ایونی جا» (= رویان زاده نشده) یا (جنین متولد نشده) از وی یاد می‌شود و ایزد بانوی سبزه و گیاه و زمین است. (رامایانا، واژه نامه / ۶۲۰)

درخت سیتا نیز برای آزمایش پاکدامنی خود به درون آتش می‌رود و با تندرستی از آن بیرون می‌آید. (مهابهات؛ ۱ / ۴۰۱، رامایانا / ۴۰۹)

بنا بر آموزه‌های اسطوره‌های ایرانی، آتش دشمن اهریمن و یاور انسان در نبرد با اهریمن است. آتش پسر اهورامزداست (یسنا، ۲ / ۱) و تنها به کسی آزار می‌رساند که اهورامزدا آزدن او را خواسته باشد. آتش در نبرد کیهانی اورمزد و اهریمن برای به دست آوردن فره، نیز یاریگر اورمزد است. (یشت‌ها، ۴۶ / ۱۹) بنابراین آتش، جمشید را که دارای جان و روان اهورایی است و نماد ویژه درخت هر گز نمی‌سوزاند: شاعر این روزگار در کنار نام جمشید، خورشید را که آتش اهورایی و سوزاننده ریشه و بن تاریکی است به یاد می‌آورد:

تا کی بر آید از دل تاریکی

چشمان روشنی زده خورشید

تا کی به بزم شامگهان خندد

این ماه گمشده، جمشید

نادر پور، چشمها و دستها / ۱۰۹

سیاوش را سودابه درختی سزاوار پرستش می‌بیند:

نمازش بریم و نثار آوریم درخت پرستش به بار آوریم

شاهنامه، ۳

همچنین درخت سیاووش با بخشایش یزدان به تندرستی از آتش بیرون می‌آید:

چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

شاهنامه ۳ / ۳۶

سیاووش در چهار اسطوره‌ای خویش، نماد نابودی و رستاخیز است که بهار و خزان در زندگی و مرگ او باز نمایانده می‌شود، و از این نگاه با داستان «سپیل» cyble که بعدها به یونان رفت، «ادونیس» Adonis فنیقی و «اوزیریس» Osiris مصری و «ایشتر» Ishtar بابلی که خدایان و نگهبانان روئیدنی‌ها و گیاهان هستند همانندی دارد که مرگ و رستاخیز آنان هر سال با آیین‌های سوک و جشن برگزار می‌شده است. (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۱ / ۱۹۹) و چون بی‌گناهی را بر تارک تاریک تاریخ به تماشا می‌ایستد، ستاک تابناک گیاهی را می‌بیند که خورشید به روی آن آغوش گشوده، و سرودهای دلنشینی در گوش او به نرمی فرو می‌نشیند که در بلوغ واژه‌ها به گل نشسته، او و "خنیگران خون" ش را در بستر تاریخ جاودانه می‌سازد:

من کلام آخرین را

بر زبان جاری کردم

همچون خون بی منطق قربانی

بر مدیح

یا همچون خون سیاووش

(خون هر روز آفتابی که هنوز بر نیامده است

که هنوز دیری به طلوعش مانده است

یا که خود هرگز بر نیاید)

همچون تعهدی جوشان
کلام آخرین را
بر زبان
جاری کردم

و ایستادم
تا طنبش
با باد
پرت افتاده‌ترین قلعه را
بگشاید.

شاملو، ابراهیم در آتش / ۳۸

یادداشت‌ها

۱- در متن‌های فارسی زرتشتی به نوشته‌ای با نام «رساله علمای اسلام» بر می‌خوریم که از «زمان» آن گونه که در نوشته‌ای پهلوی دیده می‌شود یاد می‌کند، که خود نمایانگر باورهای زروانی است. گویا اصل این کتاب با نام رساله علمای اسلام که به پهلوی بوده از میان رفته و دو نسخه یا متن از این رساله در دست است که با یکدیگر همانندی ندارند و هر کدام رساله‌ای جداگانه‌اند. نخستین با نام «رساله حکمای اسلام» و دو دیگر «علمای اسلام به دیگر روش» در روایت همان داراب هرمزدیار، به اهتمام موبد مالک رستم اون والا M. Rustamji Unvala (بمبئی، ۱۹۲۲، ۸۰/۲-۷۲ و ۸۶)

اگر چه پس از فرو پاشی فرمانروایی ساسانیان در روزگار اسلامی کوشش فراوانی شد که زروانیسم به دست فراموشی سپرده شود، اما این آیین نشانه‌های ژرف و شگرفی در شاخه‌ها و فرقه‌های گوناگون اسلامی از خود بر جای گذاشته بود که در کتاب هرمزد یار دیده می‌شود و تلاش آنان چندان راه به جایی نبرد. این نگرش در جلد دوم روایات هرمزدیار از روایت دستور برزو همان گونه که از آن یاد شد، بسیار خواندنی است. (همان ۶۲/۲)

اما دانسته نیست که این علمای اسلام چه کسانی بودند که بینش آیین زرتشتی از رهگذر آنان این گونه به فرهنگ اسلامی راه یافت. تنها عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفروق بین الفرق» یا (تاریخ مذاهب اسلام)، گذرا از آن یاد می‌کند. (بغدادی، ۱۳۳۳ / ۳۶۸) پس از آن شهرستانی در ملل و نحل از بازتاب آیین زروان در میان تازیان یاد می‌کند. (شهرستانی، ۱۳۵۵ / ۱۸۵-۱۸۲)

در این نوشته‌ها، زمینه باورهای جبری بیشتر به چشم می‌خورد و پس از آن دهریه که «زمان» را عنصر قدیم و خدا می‌دانستند و رفته رفته از خود زروانی‌ها با نام دهریه یا قدریه یاد می‌شد، چون زروان تنها به معنی زمان نبود، بلکه از آن سرنوشت و قضا و قدر نیز برداشت می‌شد.

همین باورهای جبریه و قدریه که از آن زروانی‌ها انگاشته شد، کار را به جایی رساند که از این خدا در اندیشه مردمان باستان، ترس و پنداشت‌های گوناگونی پدید آید تا از آن چهره‌های ترسناکی نقش کنند. همچنان که در کتاب علمای اسلام که با نگرشی زروانی نوشته شده، سرنوشت اهریمن به دو گونه بازگو می‌شود: نخست آفریننده بدی که در پایان، بدی وی دامن خودش را می‌گیرد. (هرمز دیار، ۸۰/۲) و دو دیگر، دیوان که به مردمان بدی می‌رسانند تا این که نیروی اهریمن کاستی می‌گیرد و بدی‌ها اندک اندک از میان رفته و در فرجام اهریمن نابود می‌گردد. (همان، ۸۳/۲)

در اسطوره‌های ودایی نیز از خدای زمان بی‌کرانه، نام و نشانی به دست داده شده است. خدایان هندو که سه پاره مهین (= تثلیث اعظم) را پدید می‌آورند، برهما Brahma ویشنو Vishnu و شیوا Shiva هستند. شیوا خدای نابود کننده و تباهی‌هاست. خدایی که مردم از وی در هراسند. خدای بی‌پایانی است که سر و بنش را کرانه بی نیست. از این روی دو خدای دیگر، یعنی برهما و ویشنو خواستند آغاز و انجامش را در یابند، پس یکی به فراز رفت و آن دیگر به سوی فرود آمد. این گشت و گذار میلیون‌ها سال به درازا کشید، و آن دو نتوانستند آغاز و انجام شیوا را که زمان بی کرانه است؛ دریابند.

زروان میان قوم هند و ایرانی بسیار پیشینه دراز آهنگی دارد. این خدا در هند کال Kala به معنی زمان و مهیا کال Meha Kala به معنی زمان بی کرانه بوده، که نام‌های دیگری از شیوا است. نیبرگ Niberg بر آن است که مغان ماد پیش از پذیرفتن آیین زرتشت، زروانی بوده‌اند. (نیبرگ، ۱۳۴۵، ۳۸۸)

زروان، در روزگار شکوفایی آیین میترا نیز به آن جا راه یافت. میثر Mithra میترا Mitra یا مهر به معنی دوست، رفیق و همدم و یاری کننده خدای نگهبان آفتاب است. در اوستا این ایزد در شمار بزرگترین ایزدان است و در آیین کهن ایران، پیش از روزگار اوستایی، یکی از بزرگترین خدایان بوده است. در سنگنبشته‌های هخامنشی همچون روزگار اوستایی از آن با نام میثر، و در سانسکریت میترا یاد شده است. در آثار هندویی میترا در پیکره ایزد خورشید همچون اوستا کمتر دیده می‌شود. بلکه خدای مهر و دوستی و نور و روشنایی و پرتو آفتاب و خورشید است.

فهرست منابع

- ۱- اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۶۰، زمستان، مروارید، تهران.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۵۱، داستان داستان‌ها، انجمن آثار ملی، تهران.
- ۳- اون والا، موبد رستم مانک، ۱۹۲۲، روایات داراب هرمزد یار، بمبئی.
- ۴- بغدادی، عبدالقاهر، ۱۳۳۳، تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران.
- ۵- بهار، مهرداد، ۱۳۵۲، اساطیر ایران، بنیاد فرهنگ، تهران.
- ۶- بهرام پژدو، زرتشت، ۱۳۳۸، زرتشت نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، طهوری، تهران.

- ۷- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۰، *خرده اوستا*، اساطیر، تهران.
- ۸- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۵۶، *فرهنگ ایران باستان (۲ جلد)*، دانشگاه تهران، تهران.
- ۹- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۰، *یسنّا*، اساطیر، تهران.
- ۱۰- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۷۷، *یشت‌ها*، اساطیر، تهران.
- ۱۱- جلالی نائینی، محمدرضا، ۱۳۷۲، *گزیده سروده‌های ریگ ودا*، نشر نقره، تهران.
- ۱۲- راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۸۵، *وزیدگی‌های زادسپرم*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۱۳- *رامایانا*، ترجمه گزیده افسانه رامایانای هندی به فارسی، ۱۳۵۵، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، *تاریخ مردم ایران (۲ جلد)*، امیرکبیر، تهران.
- ۱۵- سن جانا، ۱۳۴۳، *عصر اوستا*، ترجمه مجید رضی، تهران.
- ۱۶- شاملو، احمد، ۱۳۵۳، *ابراهیم در آتش*، کتاب زمان، تهران.
- ۱۷- شاملو، احمد، ۱۳۴۸، *مرثیه‌های خاک*، امیرکبیر، تهران.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۶، *آینه‌ای برای صداها*، سخن، تهران.
- ۱۹- شهرستانی، عبدالکریم بن هوازن، ۱۹۲۳، *الملل والنحل*، به اهتمام و. کورتون، لایپزیک.
- ۲۰- صفارزاده، طاهره، ۱۳۵۲، *بیعت با بیداری*، امیرکبیر، تهران.
- ۲۱- صفارزاده، طاهره، ۱۳۴۹، *طنین در دلنا*، امیرکبیر، تهران.
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران.
- ۲۳- قزوینی، میر غیاث الدین علی، ۱۳۸۰، *مهابهارات*، به اهتمام محمدرضا جلالی نائینی.
- ۲۴- کارنوی، ا.جی، ۱۳۴۱، *اساطیر ایران*، ترجمه احمد طباطبایی، کتابفروشی اپیکور، تبریز.
- ۲۵- کزازی، میر جلال الدین، ۱۳۶۸، *از گونه‌های دیگر*، نشر مرکز، تهران.
- ۲۶- گریمال، پیر، ۱۳۶۷، *فرهنگ اساطیر یونان (۲ جلد)*، ترجمه احمد بهمنش، امیرکبیر، تهران.
- ۲۷- لوفلر دلاشو، مارگریت، ۱۳۶۶، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه جلال ستاری، توس، تهران.
- ۲۸- معین، محمد، ۱۳۵۵، *مزد یسنّا و ادب پارسی*، دانشگاه تهران، تهران.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین، ۱۳۴۶-۱۳۳۶، *کلیات شمس تبریزی*، دانشگاه تهران، تهران.
- ۳۰- نادرپور، نادر، ۱۳۴۸، *چشمها و دستها*، مروارید، تهران.
- ۳۱- یارشاطر، احسان، ۱۳۳۵، *داستانهای ایران باستان*، تهران.

32- Encyclopedia of religions and ethics: edited by: James Hastings. N.Y. C. Scribner's sons, 1920-30.